



بهار

بهار رسید ولی گلستان بی‌رنگ است
چمن ز گرد و غبار شقاق دلتنگ است
برای مفاضا فضائی که گلشنش بایسد
نسیم با شفق سرف صبح در جنگ است
گلی که سر ز بر خاک تیره بیرون کرد
ز رنگ و بو، به گل یأس، غم هماهنگ است
برای غنچه، شاد، که لب گشاید هنوز
دل زمینیکه رامت ندیده بس تنگ است
گلاب و لاله و سنبل، شبو و یاسمنش
برای گلشن ویرانه گشته، یکرنگ است

تمام باغ بود فخر گلستان اما

گلی که خار فلد زیر پای، از آن ننگ است

بفون داغ دل لاله شست و شو کردند

به پیشم و ممنت شیر پای آهوان ننگ است

بهار نغمه ندارد ز شعر میت رسد

صدای مرغ بهاری خموش از سنگ است

بیار «واهب» از آن سرزمین عشق و وفا

بهار ومدت و صلح ای که عاری از جنگ است

صالحه وهاب واصل

2010-03-20

هالند

خواهم بهار باشم

تن پُر ز شور و شوق

چون برگ گل شوم ز تراکم جدا جدا ، از لذت هوس

عطر تنم بدامن کوه و دمن رود

رنگین شوم چو باغ

پُر بار چون درخت شگوفان هر چمن

قلبم پر از نشاط

صد ها ترانه موج زنان رقص سر دهند در رگ رگ تنم

اندر بلور نازک آوائی من فموش

دریائی موج مسرت با صد هزار آرز فریبا به چشم من

بگشاید هر نفس

طوفان ناشناس

چون نغمه و غزل ، پیچم در آسمان نشاط و طرب چو نائی

از آسمان آبی و شفاف بر کنم ، خط زرین را

بندم به بال فویش پر پر زنان میان افق ها نهان شوم

تا در کناره هائی شبستان پر چراغ ، آذاد و بی ریا

فواهم که باز دیده شود پُر ز دانه ها

زان دانه هائی شبنم گلھائی ناز و یغ

وز گرمنائی نور

نور سپید و روشن بیداری امید

ریزه به روی سبز چمن زار نو جوان

فواهم نسیم گلبن بی رنگی نره و ند

معصوم و بی نیاز

مملو ز بوی عشق ، رقصان برون تراود

از دقمهٔ دلم

فواهم که عاشقانه شکافد تن مرا

بیتابیغ هوس

فواهم زند جوانه و طغیان کند ز رس

من بیقرار و مدهوش

چون غنچه تر شوم

سر برگش ز پردهٔ پیچیده در تنم

از پَنک عشرتم

فواهم فسون کنم

فریاد آرزو شوم و در روم به نور

فواهم بهار باشم

بهار سپیده رنگ

عاری ز یأس و سردئی و خاموشی و سکوت

یک پارچه نوا شوم ، آگنده از صفا

خواهم بهار باشم

بهار فِضِرِ نما

صالحه وهاب واصل

15-دیسمبر 2008 فنلو -----هالند

admin@vatandar.at

مدیر مسوول : دیپلوم انجیر عمر ممسن زاده

صاحب امتیاز : انجیر نجیب یوسفی

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد